

این اثر ترجمه‌ای است از:

Decolonizing Methodologies

Research and Indigenous Peoples

Linda Tuhiwai Smith

Zed Books Ltd. and University of
Oxford Press. / 1999

سرشناسنامه: اسمیت، لیندا توئیوای، ۱۹۵۰-م.

Smith, Linda Tuhiwai

عنوان و نام پدیدآور: استعمارزدایی از روش:

تحقیق علمی و مردمان بومی /

لیندا توئیوای اسمیت؛ ترجمه احمد نادری، الهام اکبری
مشخصات ناشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۰۸ ص.؛ جدول

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۷۹۴-۹-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی:

Decolonizing

methodologies: research and

indigenous peoples, 2nd ed., [2012]

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: اقوام بومی - تحقیق

موضوع: قوم شناسی - تحقیق

موضوع: قوم شناسی - روش شناسی

موضوع: امپریالیسم - تاریخ

موضوع: استعمار - تاریخ

شناسه افزوده: نادری، احمد، ۱۳۵۹-، مترجم

شناسه افزوده: اکبری، الهام، ۱۳۶۰-، مترجم

رده بندی کنگره: GN۳۸۰ الف ۴۹۳۱۵ الف ۵۵ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی: ۳۰۵/۸۰۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۳۹۳۵۳

استعمانی از روش
نویسند: آیت الله العظمی
ناشر: ترجمان علوم انسانی
مترجمان: احمد نادری و اکبر

سر ویراستار: سعید زاهد
مقابله کننده با متن اصلی: علی عرب زاده
ویراستار متن فارسی: رضا رضاییور

طراح جلد: علی باقری
صفحه آرا: مهدیه عرفاتی
مدیر فنی و تولید: مهدی مقامی
ناظر چاپ: امیرحسین ندیری
چاپ و صحافی: پردیس دانش
نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۴
شمارگان: ۵۰۰ نسخه

ترجمان: تهران، خیابان نجات الاهی، خیابان اراک،
پلاک ۴۶، طبقه ۴، تلفن: ۸۸۸۵۴۳۱۴ و ۱۸۰
پست الکترونیک: info@tarjomaan.com
حقوق چاپ و نشر در قالب های کاغذی،
الکترونیکی و صوتی، انحصاراً برای انتشارات
ترجمان علوم انسانی محفوظ است.



فهرست

مقدمه‌ی مترجمان ۷

مقدمه‌ی نویسنده ۱۵

بخش اول امپریالیسم، تاریخ، نگارش و نظریه ۳۷

امپریالیسم ۴۰

درباره‌ی انسان‌بودگی ۴۶

نگارش، تاریخ، نظریه ۵۰

آیا تاریخ برای بومیان مهم است؟ ۵۱

تاریخ‌های متنازع ۵۵

آیا نگارش در نظر بومیان اهمیت دارد؟ ۵۸

نگارش نظریه ۶۲

بخش دوم تحقیق با نگاه امپریالیستی ۶۷

گونه‌های فرهنگی تحقیقات غربی ۷۱

فصل مشترک نژاد و جنسیت ۷۲

مفهوم‌پردازی درباره‌ی فرد و جامعه ۷۵

مفهوم‌پردازی درباره‌ی مکان ۷۸

مفهوم‌پردازی‌ها درباره‌ی زمان ۸۲

بخش سوم استعمار دانش‌ها ۸۷

تثبیت به تبعی وضعیت دانش غربی ۹۰

استعمار رشته‌های علمی ۹۷

نظریه استعمار به استعمارشدگان ۱۰۱

استعمار و روش فکran بومی ۱۰۲

دیگری اصیل و ماهیت‌گرا به تبع معنوی ۱۰۵

بخش چهارم ماجراجویی‌های تحقیقی و سرزمین‌های ناشناخته ۱۰۹

آنان می‌آمدند، می‌دیدند، نام‌گذاری می‌کردند و ادعا و درخواست می‌کردند ۱۱۳

در مسیر... تحقیق ۱۱۷

تحقیق سازمان‌دهنده ۱۲۰

تجارت دیگری ۱۲۳

تعریف مشکل بومی ۱۲۵

بخش پنجم یادداشت‌هایی از استرالیا و نیوزیلند و اطراف ۱۲۹

پایان یک بخش، شروع بخشی دیگر ۱۳۱

زبان جدید امپریالیسم ۱۳۵

ده راه برای مورد تحقیق قرار گرفتن (استعمارشدن) ۱۳۷

هزاره‌ی جدید ۱۴۲

۱۴۵ بخش ششم پروژه‌ی مردمان بومی: تهیه‌ی دستورکاری جدید

۱۴۸ جنبش اجتماعی ملت‌های بومی

۱۵۳ بسیج بین‌المللی

۱۵۷ دستورکاری برای پژوهش بومی

۱۵۹ پروتکل‌های پژوهش اخلاقی

۱۶۳ بخش هفتم مفصل‌بندی دستورکار تحقیقاتی بومی

۱۶۸ تحقیق جوامع

۱۷۱ تحقیق قبیله‌ای

۱۷۳ مطالعه‌ی موردی یک نوآوری تحقیقاتی بومی در آکادمی

۱۷۹ آموزش محققان بومی

۱۸۱ تحقیق درونی بیرونی

۱۸۷ بخش هشتم بیست و پنج پروژه‌ی بومی

۱۹۰ پروژه‌ها

۲۱۲ خلاصه

۲۱۳ بخش نهم واکنش به باید‌های یک دستورکار بومی:

مطالعه‌ای موردی درباره‌ی قبیله‌ی مانوری

۲۱۶ نقدهای غربی از تحقیق بومی

۲۱۸ چالش‌های تحلیل فمینیستی

۲۲۱ اهمیت دیوان محاکمات وایتانگی و جنبش تجدید حیات زبان

۲۲۳ تحقیق در مقام توسعه‌ی دانش: دانش چه کسی؟

۲۲۵ اعتبار دانش بومی

۲۲۹ مذاکره بر سر روابط جدید با محققان غیر بومی

۲۳۳ تعیین مرزهای تحقیق به دست محققان غیر بومی

۲۳۵ بخش دهم به سوی ایجاب روش‌شناسی‌های بومی:

حقبة مانوری کوپاپا

۲۳۸ تحقیق به دست مانوری‌ها

۲۴۰ رویکردی محلی به نظریه‌ی انتقادی

۲۴۴ تحقیق مانوری کوپاپا و اثبات‌گرایی

۲۴۶ تحقیق مانوری کوپاپا چگونه تهیه می‌شود؟

۲۴۷ تنظیم جهت‌گیری‌های راهبردی

۲۵۱ بخش یازدهم نتیجه‌گیری

۲۵۳ سفری شخصی

۲۵۷ پی‌نوشت‌ها

مقدمه‌ی مترجمان

پس از فرایند استعاره‌زایی سیاسی از کشورهای استعمارزده در نیمه‌ی دوم قرن بیستم تا به امروز، مسأله‌ی مهمی باقی مانده است: آیا با طی این فرایند و کسب استقلال ظاهری مستعمره‌ها، پدیده‌ی استعمار و استعمارگری پایان یافته است یا خیر؟ در آغاز، در برخی از این کشورها، حتی نفس پرسیدن این سوال گناهی نابخ بودی داشته می‌شد؛ چرا که سرمستی ناشی از بیرون راندن استعمارگران و کسب خودمختاری سیاسی به دست آمده‌ها، هنوز در آغاز راه خود بود. اما کم‌کم این پرسش در ذهن بسیاری از اندیش‌مندان و مفکران نقش بست «آیا به‌راستی آنان رفته‌اند؟» برای پاسخ به این پرسش باید مفهوم استعمار و استعمارگران را بررسی کنیم و به دوره‌های مختلف آن نگاهی گذرا بیندازیم تا معلوم شود که «آنان هنوز نرفته‌اند» یا «ساز رفت». جوهره و عمق مفهوم استعمار را می‌توان در ارتباط تنگاتنگ با مفاهیم سلطه، کنترل، انقیاد، سلطه‌گری و به‌کارگیری قدرت در انواع مختلفش که امروزه آن را در چهار شکل اصلی تقسیم‌بندی می‌کنند - هدف اصلی استعمار است. این سلطه‌گری در زمان‌های مختلف و بسته به زمان و دوره‌ها، گوناگون متغیر بوده است و البته ارتباطی محکم با مفهوم تاریخ پیدا می‌کند. استعمار در شکل سنتی‌اش البته با قدری تسامح و تساهل در دوره‌های سنتی و امپراتوری‌های قدیمی در قالب کشورگشایی‌ها بروز می‌کرد. در واقع، نیاز به آن چه امروزه «فضای حیاتی» می‌نامند و همچنین طمع به ثروت‌های سرشار کشورها و موجودیت‌های سیاسی و اجتماعی همسایگان، برخی حاکمان را بر آن می‌داشت تا در میان حمله و فتح موجودیت‌های آنان، ویرانی‌ها و کشته‌های بسیاری به جا بگذارند. از دیگر دلایل این کشورگشایی‌ها، خصومت‌های دیرینه‌ای بود که گاه با انتقام‌جویی‌های خشن همراه می‌شد و در نتیجه از سرهای انسان‌ها مناره می‌ساختند و چشم‌های بی‌شماری را درمی‌آوردند.

اما آن چیزی که به معنای دقیق کلمه باید استعمار نامید شیوه‌ای از سلطه است که از پایان قرن پانزدهم به بعد رایج شد و نزدیک به پنج قرن دوام آورد. این استعمار، که به استعمار کلاسیک شهرت یافته است، شکلی از سلطه و نابرابری سازمان یافته و ساختارمند بود که کشورهای قدرت مند بر کشورهای ضعیف و فقیر به کار می‌بستند. این شکل نیازمند به‌کارگیری قدرت مستقیم و فتح سرزمینی با گسیل ارتش به سوی آن بود و هدفش کنترل منابع طبیعی و اقتصادی ملت‌ها و موجودیت‌های دیگر بود. در واقع، تاریخ این نوع استعمار با تاریخ توسعه‌طلبی و گسترش سرزمین‌های اروپایی همراه بوده است. کشورهای اروپایی استعمارگر آن زمان، پرتغال، اسپانیا، هلند و سپس بریتانیا و دوره‌های متأخرتر، فرانسه و آلمان با کشف و فتح سرزمین‌های دوردست، برای گسترش قلمروشان و استفاده از ذخایر و منابع طبیعی و انسانی و ثروت‌های بسیار که در آنجا یافت می‌شد، به سرزمین‌های آسیایی و آمریکایی تلاش بسیار کردند. برای تسلط بر این سرزمین‌ها، اروپاییان به شیوه‌های نظامی و خشونت‌های سازمان یافته دست می‌زدند تا بتوانند بومیان را پادشاهان و سلاطین محلی را از این رونسل‌کشی‌های عجیب و بی‌نظیر در طول تاریخ بشر به راه افتاد؛ البته با دستور این امپراتوری‌ها می‌توانستند به روستاها و محله‌های دورافتاده اروپاییان در میان عقب مانده و بدوی نژادها و بی‌روح را به سر منزل تمدن رهنمون کنند؛ جایی که اروپاییان در پایان آن بودند. طبیعی است که این سرزمین‌ها به یکباره به یک کل تبدیل شدند و به یک کل تبدیل شدند. نتیجه‌ی خشونت‌های بی‌شمار بود. نابودی تمدن‌های کم‌نظر بومیان در کشورهای مختلف، نتیجه‌ی این دست توجیه‌های ظاهری بود، اما آنچه در واقع این توجیه‌های ظاهری تکیه‌محورانه نهفته بود، غارت ثروت‌های سرزمین‌های بومیان بود.

پس از تسلکشی‌های نظام‌مند و نابودی بومیان بی‌شمار در سرزمین‌های مختلف و غصب سرزمین‌های آنان، نیاز به نیروهای پیدا شد که در این سرزمین‌ها، به استعرا حراج دادن و کشاورزی بپردازند. از این رو، برنامه‌ی مهاجرت‌ها و جابه‌جایی جمعیت‌ها آغاز شد. دولت‌های اروپایی به سرزمین‌های استعمارزده کوچ دادند، اما این جمعیت‌ها نه تاب‌های متفاوت و گاه گرم کشور میزبان را داشتند و نه توان انجام کارهای بسیار سخت را. در این جا بود که نیاز به نیروی کار اهمیت فراوانی یافت و شکار برده بیش‌تر از کشورهای آفریقایی آغاز شد. این بردگان شکار یا خریده شده را بر کشتی‌های بزرگ سوار می‌کردند و به آن سوی اقیانوس‌ها و اغلب به آمریکای برده می‌بردند؛ هرچند در این راه بسیاری از آنان از بین می‌رفتند. آن بردگانی که از سفرهای جان‌فرسای دریایی جان سالم به در می‌بردند، درگیر کار طاقت‌فرسا شده و کم‌کم قربانی می‌شدند.

ثمره‌ی تلاش این بردگان را که شامل محصولات کشاورزی و معدنی بود به متروپل‌ها می‌فرستادند و صرف زندگی بهتر مردمان برتر، یعنی همان اروپایی‌ها، می‌کردند. ثبات در فرایند استعمار سنتی که بر حضور مستقیم نیروهای کشور استعمارگر در خاک مستعمره‌ها استوار بود در استعمار قرن نوزدهمی بریتانیا و آن‌چه اصطلاحاً صلح بریتانیایی نامیده می‌شد به اوج رسید. این ثبات، ثمره‌ی انقیاد و سرکوب ملت‌های در بند و مستعمره بود و یکی از افتخارات دوران ویکتوریایی به شمار می‌آمد. در همین دوران و از اواخر قرن هجدهم به بعد بود که استعمار برای بازتولید و سلطه‌ی خود بر کشورهای دیه، تاسیس رشته‌های علمی دانشگاهی را آغاز کرد که در صفحه‌های پیش رو به آن پرداخته خواهد شد.

دوران پس از جنگ جهانی دوم را می‌توان دوره‌ی بعدی استعمار دانست که استعمار نو لقب گرفت. با بیداری ملت‌ها و شروع فرایند استعمارزدایی، کشورهای استعمارگر دریافتند که دوره‌ی حضور مستقیم در مستعمره‌ها گذشته است و باید به شکلی دیگر آنان را فرمان بردار خویش کنند. از این رو به این امر اقبال یافت تا با روش‌های غیرمستقیم، سلطه و نفوذشان را در مستعمره‌ها حفظ کنند و گسترش دهند. رفرم استعمارزدایی، ملت‌های مستعمره توانستند به استقلال ملی و استقلال ظاهری سیاسی دست یابند، اما این همه‌ی ماجرا نبود. در این مرحله، استعمارگران رهبران و نخبگان زیرنفوذشان به حاکمیت نشاندهند و با حمایت‌های پنهان و آشکار از قدرت‌گیری آنان؛ در مقام رهبران جنبش‌های ملی، سلطه و سیطره‌شان را بازتولید کردند و حکومت‌ها را غیرمستقیم در دست گرفتند. این موضوع اهمیت یافت که اگر در کشوری، جنبشی واقعی ملی با تکیه بر داشته‌های خویش تلاش می‌کرد تا استعمارگران و دست‌نشاندهانشان را بیرون راند، استعمارگران با توسل به نیروهای نظامی و «حالت مستقیم» آن جنبش را سرکوب می‌کردند. نمونه‌ی تاریخی این‌گونه واکنش، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۰۲ در ایران و سرنگونی جنبش برخاسته از اعتقادات مذهبی و ملی ایرانیان است.

بنابراین در استعمار نو، استعمارگران شیوه و روش سلطه و نفوذ و تسلطی متفاوت با شکل کلاسیک آن دارند. این نوع استعمار، بر حضور غیرمستقیم بنا شده است و بیش‌تر کنترل بازار و منابع طبیعی و سیاست‌های کشورهای پیرامونی و کشورهای در حال توسعه را هدف گرفته است. این دوره از استعمارگری، پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و تا زمان انقلاب اطلاعاتی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ دوام آورد و سپس، جای خود را به شیوه‌ی جدیدتری داد که همان استعمار فرانو است. در دوره‌ی جدید، کشورها را دیگر بر اساس معیارهای قدیمی تقسیم‌بندی نمی‌کنند.

ارائه کند که در آن، به قول ایمانوئل والرش‌تاین، اسطوره‌های خود را در ذهن‌های مردمان دنیا نهادینه کند؛ آن‌گونه که هگنان آن روایت را بپذیرند و باور کنند. در نظام جهانی‌ای که در نتیجه‌ی این تحولات به وجود آمد دانش و ایجاد رشته‌های علمی، نسبتی محکم با قدرت یافتند؛ طوری که قدرت دانش را به وجود می‌آورد و دانش تداوم بخش قدرت است. قدرت و دانش در ارتباط با یک‌دیگر، شیوه‌ی بازغایی جهان را در ذهن مردمان تعیین می‌کنند و این ویژگی، سهمی مهم در برنامه‌ی کنترل و استیلا دارد.

نگاه مختصر به چگونگی شکل‌گیری رشته‌های علمی در قرن نوزدهم این بحث را تأیید می‌کند. نیاز به شناخت جوامع اروپایی در حوزه‌ی عمومی به کارگیری قدرت و حوزه‌ی نیمه عمومی تأیید و حوزه‌ی خصوصی زندگی روزمره، به خلق سه رشته‌ی علمی علوم سیاسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی انجامید. این سه رشته سعی کردند تا مردمان جوامع پیش‌رفته و متمدن را با استفاده از روش‌های چهارگانه‌ی شمول برگرفته از قوانین طبیعی بشناسند؛ چیزی که می‌توان آن را سنت پوزیتیویستی نامید. در کنار این سه دمان، مردمان دیگری هم بودند که اروپایی نبودند، اما شناخت آنان اهمیت فراوانی داشت. این آنان زیر نفوذ و سیطره‌ی استعماری اروپاییان بودند. برای این منظور نیز دو رشته‌ی علمی با نام متفاوت تأسیس کردند: مردم‌شناسی که بعدها نام انسان‌شناسی بر آن گذاشتند و روانشناسی علم اول به شناخت جوامع بومی اولیه‌ای می‌پرداخت که از نظر اروپایی‌ها هیچ سامان سیاسی مشخصی نداشتند. علم دوم نیز به حوزه‌هایی می‌پرداخت که سامان‌های سیاسی مشخص داشتند، اما غیر اروپایی بودند؛ نظیر چین و مصر و ایران. این دو دسته علم مخصوصاً انسان‌شناسی بیش‌ترین خدمت را به برنامه‌های استعماری کردند و به اعتقاد مترجمان این کتاب، هنوز هم همین نقش را دارند.

از آن‌جا که نظام‌های دانش و حقیقتی که قدرت‌های اروپایی به وجود آوردند، ارتباط استواری با قدرت داشتند، این نظام‌ها در طول زمان، به نظام‌هایی بی‌چون و پیرا تبدیل شدند و در عمل، نظام‌های بازغایی آن‌ها را تثبیت کردند. رشته‌هایی نظیر انسان‌شناسی، با ساختن ایدئولوژیک دیگری که باید آبرو برای تحقیق غربی‌ها می‌شد نقشی بی‌بدیل در تثبیت این نوع از نظام‌های دانش و حقیقت ایفا کرده‌اند. این نظام‌ها در مرحله‌ی پوزیتیویستی باقی نمانده‌اند، بلکه مجموعه‌ای از نوعی جهت‌گیری فرهنگی، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، ادراک‌های متفاوت از فضا و زمان، شکل‌های خاص زبانی و ساختارهای قدرت را شکل داده‌اند که بر روی بومیان اعمال شده و با سازوکارهای مشخص نیز در آنان نهادینه شده است. همچنان که این نظام‌ها،

جهان بومی را با کلیشه‌های مشخص برای جهان غرب بازنمایی می‌کردند، بومیان نیز با همین شیوه‌های علمی و تحقیقاتی سعی کردند در اجزای خود جست‌وجو کنند و از دید غربی‌ها به خود بنگرند. شاید هیچ‌کس به اندازه‌ی ادوارد سعید نتوانسته باشد این فرایند را به زیبایی ترسیم کند. سعید در سه‌گانه‌ی شرق‌شناسی خود و بیش‌تر در جلد اول آن سه‌گانه، یعنی شرق‌شناسی^۱، به مباحثی عمیق درباره‌ی خلق یک دیگری به نام شرق به دست غربی‌ها و سعی آنان در بازنمایی و شناخت آن می‌پردازد. دو جلد دیگر کتاب وی، یعنی مسأله‌ی فلسطین^۲ و اسلام رسانه^۳، تکمله‌ای بود بر ساخت منظومه‌ای فکری و گفتمانی غالب در علوم اجتماعی که پس از جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. همچنان به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریات علمی دنیا مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد. برساخته‌ی شرق در گفتمان غربی را می‌توان به تمامی انسان‌های غیراروپایی شامل میان آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزیلند، آسیای شرقی، آفریقای جنوبی و... تعمیم داد و نکته‌ی مهم، شناخت این شرقی‌ها از راه نظام دانش و قدرت غربی است. آن‌چه خانم اسمیت در کتاب حاضر می‌خوانیم به بیان پیردازد و آن را آشکار کند، چگونگی نهادینه‌سازی این نظام دانش در جوامع بومی، با استفاده از ادبی بومیان نیوزیلند است. برای همین تأکید او بر دو دوره‌ی استعمار نو و فرانو است و البته ریشه‌شناسی و علایمی آن را به دوره‌ی استعمار کلاسیک و عصر روشن‌گری می‌رساند.

ارجاع خانم اسمیت به بحث روشن‌فکران، که البته برگرفته از مباحث پسااستعماری فرانتس فانون است، نشان‌دهنده‌ی توجه او به تولیدکنندگان فرهنگ در جوامع بومی است که از نظر او، بیش‌ترین هماهنگی را در خودآگاه و ناخودآگاه خود با استعمارگران غربی دارند؛ چه از نظر منافع طبقاتی و چه از نظر ارزش‌ها و روش‌های تفکر و اندیشیدن. در نظر اسمیت، شیوه‌ی عملکرد روشن‌فکران و تولیدکنندگان فرهنگ، خودبه‌خود ما را به یاد استعمار می‌اندازد که در آن نخبگان و حاکمان، دست‌نشانده‌های نظام استعماری بودند و در جهت تأمین منافع استعمارانه در جهت منافع مردم بومی گام برمی‌داشتند. اما اسمیت در این نوع از استعمار نیز متوقف نمی‌شود و با اشاره به ابزارهایی همچون تلویزیون و قدرت آن در تغییر فرهنگ بومیان مائوری و اشاعه‌ی فرهنگ آمریکایی در بین آنان، به عمق نفوذ استعمار فرانو در جوامع اشاره می‌کند. در دیدگاه اسمیت، اشاعه‌ی فرهنگ مصرف‌گرایی و رابطه‌ی آن با تلویزیون و به طور کلی رسانه‌ها،

1. Orientalism

2. The Question of Palestine

3. Covering Islam: How the Media and the Experts Determine How We See the Rest of the World

نشان‌دهنده‌ی عمق خطر رسانه‌های مدرن برای فرهنگ‌های بومی است. این رسانه‌ها، مدام مصرف را تبلیغ می‌کنند و نیازهای جدید خلق می‌کنند و به تعبیر اسمیت، نقاب‌اند که نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی را می‌پوشانند. این رسانه‌ها افراد را به سوی این اعتقاد سوق می‌دهند که آنان انتخاب‌کنندگانی خودمختاراند، در بازاری که از نظر فرهنگی، خنثی است؛ در حالی که چنین نیست. تعبیر اسمیت در این موضوع، نظریات مکتب فرانکفورت را درباره‌ی سرمایه‌داری مدرن و مقولات مصرف‌گرایی و به خصوص صنعت فرهنگ به یاد ما می‌اندازد.

از نظر نظریه‌پردازان این مکتب، نظام سرمایه‌داری با به وجود آوردن سلسله‌ای از نیازها و غرایز واقعی و تحمیل آن‌ها بر مردم، باعث می‌شود که از سویی، نیازهای واقعی مردم، نظیر خلاقیت، خودمختاری، استقلال و... سرکوب شود و از سویی دیگر، مردم با سرگرم شدن به آن‌ها، مقدمات بازتولید سیستم را نیز فراهم کنند. نیازهایی که مصرف‌گرایی به وجود می‌آورد، کاملاً غیر واقعی‌اند و با ارضایشان، حسی را در مردم به وجود می‌آورند که فکر می‌کنند نیازهای واقعی‌شان ارضا شده‌اند. ارضای نیازهای غیر واقعی، مردم چیزی را به دست می‌آورند که تصور می‌کنند می‌خواهند. مثلاً نیازی مثل آزادی که در دسته‌ی نیازهای واقعی مردم است، در این فرایند قرار می‌گیرد. در این نظام، مردم فکر می‌کنند که آزاداند و این آزادی نوعی فریب است، چرا که آن‌ها اصلاً نیستند و نمی‌توانند مستقل باشند و به تفکر بپردازند. آزادی آن‌ها فقط در حوزه‌ی مصرف‌گرایی است و در واقع، آن‌ها آزاداند که چه جنسی را بخزند، کدام کالای مصرفی را تهیه کنند و چیزهایی شبیه این‌ها. تقویت نیازهای غیر واقعی و حس کاذب برآورده شدن نیازهای واقعی، از راه صنعت فرهنگ عایداتی می‌شود. در واقع، این صنعت فرهنگ است که در ایجاد و ارضای نیازهای غیر واقعی و سرکوب نیازهای واقعی دخالت تمام‌عیار می‌کند.

صنعت فرهنگ که رابطه‌ای وثیق با رسانه‌های جمعی دارد به سلیقه و اولویت‌های توده‌های مردم شکل می‌دهد و با تلقین مطلوب بودن نیازهای غیر واقعی آنان، ذهن و ناخودآگاه توده‌ها را شکل می‌دهد و دست‌کاری می‌کند. صنعت فرهنگ از راه رسانه‌ها، خود را به مردم تحمیل می‌کند و این کار را آن‌چنان ماهرانه انجام می‌دهد که مردم احساس نمی‌کنند که چیزی به آن‌ها تحمیل شده است. صنعت فرهنگ تسلط و سلطه‌ی سرمایه‌داری (بخوانید استعمار) و مصرف‌گرایی را بر ذهن‌های مختلف تسهیل و تضمین می‌کند و با ایجاد توده‌هایی منفعل و غیرمنسجم، آنان را بیش از پیش به مصرف کالاهای تولیدشده، شامل کالاهای عادی مانند پوشاک و... و فرهنگی، تشویق می‌کند.

به طور کلی، نظام سرمایه‌داری مدرن با قدرت رسانه‌ای فزاینده‌ی خود و با فرافکنی نظام‌های دانش و حقیقت خود، از راه مدرسه‌ها و آموزش و پرورش و نظام‌های علمی دانشگاهی به خلق فرهنگی استعماری در سراسر دنیا کمک کرده است؛ فرهنگی که در آن یکسان‌سازی و فریب انبوه نقش بسیار برجسته‌ای دارد و این یعنی استعمار فرانو. در این شیوه، تمرکز اصلی بر روی باورها و ادراک‌های ملل مختلف، به منظور شکل‌دهی به آن‌ها در جهت منافع اقتصادی غربی است، اما شیوه‌های مختلف استعماری ممکن است به طور هم‌زمان در آن اجرا شوند. هم نظام آموزش و پرورش ملل دیگر، هم نظام دانشگاهی آنان، هم نخبگان و روشن‌فکران و هم توده‌ی مردم، همگی زیر تأثیر عمیق نظام استعماری‌اند. آن‌چه اسمیت می‌خواهد در این کتاب عرضه کند، نقدی تاریخی بر این موضوع و ارائه‌ی راهی برای بیرون‌رفت از این مشکل برای مردمان بومی است. طنز ماجرا این‌جاست که با وجود نئراسمیت درباره‌ی اهمیت زبان استعماری در برنامه‌ی استعمار، خود او نیز این کتاب را به زبان انگلیسی، یعنی به انگلیسی، نوشته است. به نظر مترجمان، کتاب حاضر را نمی‌توان در زمره‌ی متون پسااستعماری جای داد. نویسنده خود به صراحت بیان می‌کند که از نظر وی، نام نهادن وضعیت حاضر بومیان به عنوان وضعیت پسااستعمار، مبتنی بر این پیش‌فرض است که استعمارگران رفته‌اند، در حالی که آنان هنوز هستند و میراث آنان هنوز باقی است. البته این میراث نیز در شکل پدیده‌ای به نام تحقیق علمی با روش‌های غربی پابرجاست. امید است دانش‌جویان علوم اجتماعی و به طور خاص دانش‌جویان انسان‌شناسی و استادان و صاحب‌نظران این حوزه، با خواندن این کتاب به فهمی جدید از موقعیت بومیان در رفعت‌های بومی دست یابند؛ فهمی که بتواند در پایه‌گذاری پارادایم‌های بومی تحقیق مفید باشد.

احمد نادری

الهام اکبری

بهار ۱۳۹۳

مقدمه‌ی نویسنده

از دیدگاه کسانی که استعمار را می‌دانند، یعنی همین دیدگاهی که کتاب براساس آن و به نفع آن‌ها نوشته شده است، اصطلاح «تبع‌السلطنه» چیده با امپریالیسم و استعمارگری اروپایی دارد. احتمالاً همین کلمه‌ی تحقیق، یکی از کلمات بسیار کهن در دایره‌ی واژگان جهان بومی است. در بسیاری از بافت‌های بومی هنگامی که این کلمه به کار می‌رود، سکوت را می‌شکند، خاطره‌های ناخوشایند را به یاد می‌آورد و خنده‌ای از سر آگاهی و بی‌اعتمادی را بر لب می‌آورد. این کلمه چنان قدرت‌مند است که حتی بومی‌ها درباره‌ی آن شعری سرایند. چگونگی نمود حقیقات علمی در حوزه‌های استعمار، همچنان یادآور تاریخی مستحکم برای بسیاری از استعمارزدگان جهان است. این تاریخ هنوز به عمیق‌ترین معنای انسانیت اهانت می‌کند. این‌که بدانیم کسی مجموعه‌های داده‌مان را با دانه‌های ارزن پر می‌کند تا توانایی ما را اندازه‌گیری و مقدار دانه‌های ارزن را با ظرفیت تفکرات ذهنی ما مقایسه کند، به معنای کیستی و چیستی ما اهانت می‌کند. این موضوع برای ما توهین بزرگ است که محققان و متفکران غربی ادعا می‌کنند می‌توانند همه‌ی مسائل ممکن را درباره‌ی ما بدانند. در حالی که این دانستن برپایه‌ی رویارویی بسیار کمی است که آن‌ها با برخی از ما داشته‌اند. وحشت‌آور است که غرب می‌تواند مالکیت روش‌های دانستن ما، تصویرسازی‌های ما و چیزهایی را که خلق و تولید می‌کنیم بخواهد و آن را ادعا کند و همان وقت کسانی را که این ایده‌ها را خلق کرده‌اند و توسعه داده‌اند، پس بزند و دیگر به آنان فرصت ندهد تا خالق فرهنگ ملت‌های خود باشند. خشم‌آور است که هنوز از همان رفتارهای قرن گذشته یا قرن‌ها پیش استفاده می‌کنند تا ادعاهای بومیان را از اعتبار ببندازند؛ ادعاهایی مانند ادعای وجود، ادعای زمین‌ها و قلمروهای آنان، حق خودمختاری و کاربرد زبان‌های بومی و شکل‌های دانش فرهنگی، منابع طبیعی آنان و شیوه‌های زندگی در چارچوب محیط‌شان.

شیوه‌ی جمع‌آوری و طبقه‌بندی دانش درباره‌ی بومیان و سپس ارائه‌ی آن از راه‌های مختلف به غرب و پس از آن، بازگرداندن این دانش غربی‌شده به استعمارزدگان، خاطره‌ی جمعی از امپریالیسم را زنده نگه داشته است. ادوارد سعید این فرایند را گفتمانی غربی درباره‌ی دیگری می‌داند؛ گفتمانی که با نهادها، واژگان، پژوهش، تصویرسازی، اصول و حتی بوروکراسی استعماری و سبک‌های استعماری گوناگون حمایت می‌شود. براساس نظر سعید، ادامه‌ی این فرایند، تا حدودی ناشی از تبادلات پیوسته میان ایده‌پردازی پژوهش‌گرانه و تخیلی از شرق بوده است. او ادعا داشت که این ایده‌پردازی‌های پژوهش‌گرانه در حمایت نهاد‌های صنفی‌ای قرار دارند که برای شرق نظراتی دارند. ایده‌پردازی‌ها به این دیدگاه‌ها مشروعیت می‌بخشند و آن‌ها را ترفیع می‌کنند و این کار را از راه تدریس درباره‌ی شرق، تجزیه و تحلیل و سلطه بر آن انجام می‌دهند. این کار، جست‌وجوی رسمی و پژوهش‌گرانه‌ی دانش و همچنین ایده‌پردازی‌های غیررسمی، تخیلی و استعاره‌پردازانه درباره‌ی دیگری، با یکدیگر و با فعالیت تحقیقاتی درهم آمیخته می‌شوند.

در این کتاب، تحقیق معرک‌ای، هم انگاشته می‌شود که در آن علائق و روش‌های دانستن و آگاهی از غرب با علائق و روش‌های ماومت دیگری کشمکش دارند. در این مثال، دیگری با یک اسم و صورت و یک هویت خاص، یعنی بومیان، شکل گرفته است. رسم است در چارچوب رویکرد خاص علمی یا رشته‌محور درباره‌ی تحقیق بنویسند. با این حال، دشوار است که درباره‌ی روش‌شناسی تحقیق و بومیان به هم و به یک میزان بحث کنیم اما تحلیلی از امپریالیسم نداشته باشیم و حواسمان نباشد که چگونه دانش به طرز عمیق و پیچیده در لایه‌های متعدد عملکردهای امپریالیستی و استعماری نهفته است.

ممکن است بسیاری از محققان، دانش‌مندان و فعالان پروژه‌ها و روزه‌های تحقیقاتیشان را به نفع بشر یا در راستای خدمت به هدفی خاص، یعنی آزادی بخشی به جوامع محروم دیده، بدانند اما اعتقاد به این آرمان که خدمت به بشر در واقع نخستین نتیجه‌ی تحقیقات علمی است، به همان اندازه که بازتابی از آموزش‌های آکادمیک است، از ایدئولوژی مایه می‌گیرد. این آرمان چنان حتمی انگاشته شده است که بسیاری از محققان، به سادگی فکر می‌کنند که هنگام کار با دیگر جوامع، این آرمان را برآورده می‌کنند و نمایندگان طبیعی آن‌اند. بومیان در سراسر جهان داستان‌های متفاوتی برای گفتن دارند که نه تنها ماهیت انگاشته‌ی آن آرمان‌ها و رفتارهای برآمده از آن‌ها را زیر سوال می‌برند، بلکه داستان دیگری روایت می‌کنند: یعنی تاریخ تحقیقات غربی از نگاه استعمارشدگان.

این ضدداستان‌ها شکل‌های قدرت‌مندی از مقاومت‌اند که در جوامع مختلف بومی تکرار می‌شوند. البته اکثر بومیان و جوامع آنان، میان تحقیقات علمی یا درست و جمع‌آوری غیر حرفه‌ای اطلاعات، رویکردهای ژورنالیستی، فیلم‌سازی یا دیگر روش‌های کسب دانش بومی که قرن‌ها سرسری اتفاق افتاده‌اند فرق نمی‌گذارند. همان‌طور که فوکو، فیلسوف فرانسوی، گفته است، حکایت‌ها و داستان‌هایی که جهان‌گردان روایت کرده‌اند، به اندازه‌ی جمع‌آوری نظام‌مند داده‌های علمی، در دانش غرب درباره‌ی خودش سهم و مؤثر بوده است. از نظر برخی چشم‌اندازهای بومی، جمع‌آوری داده به دست دانش‌مندان نیز به اندازه‌ی جمع‌آوری داده‌ها به دست غیر حرفه‌ای‌ها تصادفی، تک‌بعدی و مخرب است. همچنین از این چشم‌اندازها، بین تحقیقات واقعی یا علمی و مشاهداتی که بیگانه‌ها از کنج‌کار و جست‌وجوگر انجام می‌دهند، تفاوتی نیست.

این کتاب به اهمیت چشم‌انداز بومیان درباره‌ی تحقیق اعتراف می‌کند و بر آن است تا توضیح دهد که چگونه ما را بین چشم‌اندازهایی ایجاد شده‌اند. این کتاب را کسی نوشته که در جوامع بومی بزرگ شده است؛ یعنی جوامعی که در آن‌ها داستان‌های مربوط به تحقیق و به‌ویژه محققان (حاملان، ساز، تحقیق) با داستان‌های مربوط به همه‌ی گونه‌های دیگر استعمار و بی‌عدالتی در هم آمیخته شده‌اند. این داستان‌ها عبرت‌آموز بودند، زیرا اهمیت داستانی که در روایت وجود داشت، اندازه‌ی اهمیت نمونه‌های زیربنایی نبود؛ نمونه‌هایی از پروتکل‌های فرهنگی‌ای که شکسته شده‌اند، دانش‌هایی که باطل شده‌اند، آزمون‌های کوچکی که ناموفق بوده‌اند و افراد مهمی که نادیده گرفته شده‌اند. با این حال، خطر بزرگ‌تری وجود دارد و آن تجاوز سیاست‌هایی است که به آزار همه‌ی جنبه‌های زندگی ما می‌شوند. این سیاست‌ها از تحقیق مشروعیت به دست می‌آورند و اغلب با ایدئولوژی تقویت می‌شوند. قدرت یک پژوهش و تحقیق، در بازدید محققان از جوامع ما یا در کارهای میدانی آنان و همچنین پرسش‌های گستاخانه‌ای نبود که اغلب می‌پرسیدند. در واقع، بسیاری از محققان غیربومی، همچنان مورد احترام و علاقه‌ی بسیاری از جوامعی‌اند که با آن‌ها زندگی کرده‌اند. در سطح متعارف، وقتی درباره‌ی تحقیق سخن گفته می‌شود، از یک سو به بی‌ارزشی مطلق آن برای ما (جهان بومی) اشاره می‌شود و از سوی دیگر، به کارایی مطلق آن برای کسانی که از آن به‌عنوان ابزار استفاده می‌کنند. تحقیق چیزهایی را به ما می‌گوید که از قبل می‌دانستیم، چیزهایی را پیشنهاد می‌کند که مؤثر نیستند و به‌علاوه، برای کسانی که از قبل شغلی داشتند، مشاغل ایجاد می‌کند.

«ما کسانی هستیم که بیش از دیگر مردم جهان درباره‌مان تحقیق کرده‌اند». این عبارتی است که آن را بارها از زبان مردم جوامع بومی مختلف شنیده‌ام. فرق نمی‌کند که این عبارت حقیقت دارد یا خیر. آن‌چه باید به آن توجهی جدی کنیم، احساس سنگینی و بدبینی بیان نشده‌ای است که این پیام درباره‌ی تحقیق به ما منتقل می‌کند.

این بدبینی باید به اندازه‌ای قدرت‌مند باشد که بتواند هر فرد بومی را که برای خود احترام قائل است از ارتباط با تحقیق بازدارد. بدیهی است که در این باره، بدبینی چندان قدرت‌مند نیست و این نکته من را به سمت انگیزه‌ی دیگری هدایت می‌کند که برای نوشتن درباره‌ی «میان و تحقیقات بومی دارم. این کتاب می‌کوشد تا فقط با نقل دیگر باره یا با انتشار داستان‌های وحشتناک بومیان درباره‌ی تحقیق، کاری بیش‌تر از واسازی تحقیقات غربی انجام دهد. در چارچوب استعمارزدایی، واسازی بخشی از هدفی بسیار بزرگ‌تر است. تجزیه‌ی داستان و آشکارسازی متن زبانی و نیز بروز چیزهایی که اغلب به صورت شهودی از آن‌ها اطلاع داشته‌ایم، در بهبود شرایط جاری به افراد کمک نمی‌کند. این کار کلمه‌ها و شاید نگرشی را که تجربه‌های خاصی را توضیح می‌دهد فراهم می‌کند، اما هیچ‌کس را از مرگ باز نمی‌دارد. دومین بخش کتاب، با در نظرگیری چنین مفهومی از واقعیت نوشته شده است. در حالی که جوامع بومی کاملاً حق دارند نگران از دست دادن زبان و فرهنگی خود باشند و تلاش کنند از راه بستن عهد و پیمان در زمینه‌ی چنین موضوعاتی به توجه و حمایت بین‌المللی دست یابند، بسیاری از جوامع بومی همچنان در شرایط سیاسی و اجتماعی زندگی می‌کنند که باعث ادامه‌ی وضعیت حاد فقر و بیماری‌های مزمن و فرصت‌های ناچیز آموزشی است. ممکن است کودکان خود را به‌زور از زیر مراقبت آن‌ها درآورند، آنان را به فرزندپذیری یا به مؤسسه‌های خاصی بفرستند. ممکن است بزرگسالان به همان اندازه که کودکان به چسب اعتیاد دارند، به الکل معتاد باشند. آنان ممکن است در روابط ویران‌گری زندگی کنند که بر اساس شیوه‌ی مملو از فقر آنان ایجاد شده، شکل گرفته و به دست رژیم‌های سیاسی سرکوب‌گرسازمان‌دهی شده است. در عین حال که این‌گونه زندگی می‌کنند، پیوسته به آنان پیام‌هایی می‌دهند درباره‌ی این که آن‌ها بی‌ارزش، تنبل، وابسته و بدون ویژگی‌های انسانی متعالی‌اند. این مسأله به همان اندازه که درباره‌ی جوامع بومی در کشورهای در حال توسعه صادق است، درباره‌ی جوامع بومی در ملل جهان اول نیز صادق می‌کند. در چارچوب این نوع واقعیت‌های اجتماعی، ممکن است مسائل

امپریالیسم و تأثیرات استعمار فقط مباحثی آکادمیک به نظر برسند، زیرا [در این شرایط] این که از نظر جسمی زنده باشند، در اولویت قرار دارد. مشکل این است که تلاش پیوسته‌ی حکومت‌ها، دولت‌ها، جوامع و نهادها در انکار شکل‌گیری تاریخی این اوضاع، هم‌زمان ادعای ما را درباره‌ی انسان بودن و داشتن تاریخ و احساس امید رد می‌کند. تسلیم شدن به این معناست که خود را به طور کامل از دست بدهیم و سر بسته با همه‌ی چیزهایی که درباره‌ی ما گفته‌اند، موافقت کنیم. مقاومت کردن نیز یعنی در حاشیه بمانیم، آن چه را که بوده‌ایم، باز یابیم و خود را باز، ازی کنیم. گذشته (داستان‌های محلی و جهانی ما) و حال (جوامع، فرهنگ‌ها، زبان‌ها، عملکردهای اجتماعی ما) هر دو می‌توانند حاشیه‌نشینی باشند؛ اما به عرصه‌ی مقاومت و امید نیز تبدیل شده‌اند.

از دل این عرصه‌هاست که تعداد فزاینده‌ای از دانش‌مندان و محققان بومی به مسائل اجتماعی در چارچوب گسترده‌تر نودمختاری، استعمارزدایی و عدالت اجتماعی پرداخته‌اند. این جامعه‌ی بین‌المللی در شکوفایی که متشکل از پژوهش‌گران و محققان بومی است به طور گسترده‌تری درباره‌ی تحقیقات بررسی پروتکل‌های تحقیقاتی بومی و روش‌شناسی بومی صحبت می‌کند. اعضای آن آشکارا حرارت در جایگاه محققان بومی قرار داده‌اند؛ محققانی که در تحقیق خود، از دیدگاه آکادمیک، از رویکردهای انتقادی و اغلب فمینیستی آگاه‌اند و از نظر سیاسی، در بافت‌های خاص بومی، تاریخ، تلاش‌ها و رمان‌هایشان جای دارند. بسیاری از جوامع و سازمان‌های بومی سیاست‌هایی برای تحقیق بین‌رشته‌ای و درباره‌ی مسائل مرتبط با مدیریت فعالیت‌های تحقیقاتی و دانشی گفت‌وگو می‌کنند که از محققان به دست می‌آیند. همچنین خط‌مشی‌های اخلاقی و اسنادی برای بحث‌ها ایجاد کرده‌اند. بخش دوم این کتاب به برخی از مسائلی می‌پردازد که هم‌اکنون در میان جوامع بومی مورد بحث است، به اولویت‌ها و مشکلات خودمان مربوط می‌شوند. این اولویت‌ها اغلب در جست‌وجوی دانش‌روشن‌هایی‌اند تا به کمک آن‌ها سوال بیرسم و در انتظار پاسخ باشیم (در چارچوب بافتی که در آن باید مقاومت در مقابل شکل‌های جدید استعمار ایجاد شود و افزایش یابد). به عبارت دیگر، تحقیق فعالیت آکادمیک معصومانه و دور از دسترس نیست؛ بلکه فعالیتی است که در معرض خطراتی است و در مجموعه‌ای از شرایط سیاسی و اجتماعی رخ می‌دهد.

شاید این کتاب در میان افراد و جوامعی که امر تحقیق را بی‌ارزش می‌دانند، فقط کمکی به اندیشه‌های کلی محققان علوم اجتماعی درباره‌ی روش‌شناسی‌ها و رویکردهای تحقیق انگاشته شود،

اما این کتاب برای این منظور نوشته نشده است، بلکه به گونه‌ی مشخصی خطاب به محققانی است که با جوامعی و برای جوامعی کار می‌کنند که خود را بومی می‌دانند. تعداد زیادی از این محققان خود را بومی معرفی می‌کنند؛ اگرچه بیش‌ترشان در آکادمی‌های غربی و روش‌شناسی‌های خاص و قانون‌مند آموزش دیده‌اند. بسیاری از محققان بومی تلاش کرده‌اند تا به جدایی آشکاری بپردازند که میان نیاز به تحقیق و واقعیاتی وجود دارد که خود و دیگر جوامع بومی با آن‌ها برخورد می‌کنند. مسائل اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و شخصی‌ای هستند که می‌توانند سبب بروز مشکلات خاصی برای محققان بومی شوند؛ کسانی که از یک‌سود در جوامع خودشان تا حدی به‌عنوان یک خودی کار می‌کنند و اغلب برای همین هدف به کار گرفته می‌شوند و از سوی دیگر، به دلیل تحصیلات غربیشان یا این‌که ممکن است کارشان فراتر از مرزهای طایفه، قبیله، زبان، سن و جنسیت برود، تا حدی به‌عنوان بیگانه دانسته می‌شوند. همچنین آنان در روزهایی تحقیقاتی یا مؤسسه‌های پژوهشی، در جایگاه اعضای درون الگویی خاص یا مدلی تحقیقی قرار می‌گیرند؛ ولی از آن‌جا که اغلب در حاشیه قرار می‌گیرند و نماینده‌ی یک اقلیت یا گروه رقیب در مرکز قرار می‌گیرند، خارجی به حساب می‌آیند. پاتریشیا هیل کولینز به «خارجی‌هایی که در درون حاشیه تحقیق قرار دارند» اشاره می‌کند. گاهی وقت‌ها در جامعه و در میدان یا در نشست‌های تحقیقاتی این‌گونه به نظر می‌رسد که تحقیق، موضوعی درون به بیرون یا بیرون به درون است. با این حال، اغلب فکرمی‌کنم که تحقیق بومی به اندازه‌ای که به نظر می‌رسد، ساده یا پیچیده نیست. اگر بخوایم به دانش‌جویان یا محققانی که به آنان آموزش می‌دهم، پیامی همیشگی بدهم، باید بگویم که تحقیق بومی فعالیتی محفّرو تحقیرکننده است.

جوامع بومی و نهادهایی که محققان بومی را به کار می‌گیرند، از آن‌ها انتظار دارند که تحلیلی تاریخی و انتقادی از نقش تحقیق در جهان بومی داشته باشند. معمولاً این تحلیل به‌طور طبیعی و در خارج از دانشگاه به دست آمده است. با وجود ادبیات گسترده درباره‌ی زندگی و عادات‌های بومیان، متون انتقادی بسیار کمی درباره‌ی آن دسته از روش‌شناسی‌های تحقیقاتی وجود دارد که در آن‌ها به کلمه‌ی بومی یا مترادف‌های آن اشاره شده است. نقدهایی که پژوهش‌گران فمینیست، نظریه‌پردازان انتقادی، پژوهش‌گران سیاه‌پوست و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار نوشته‌اند، روش‌هایی برای بحث درباره‌ی دانش و ساخت اجتماعی آن و روش‌شناسی‌ها و سیاست‌های تحقیقاتی فراهم کرده است.